

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

گلابانگ

۲۱ اکتوبر ۲۰۱۱

## درنگی خاضعانه بر یادداشت صمیمانه اداره پورتال

دریغ شما در ایکاش ( نه ) گفتن قابل درک است و فهمیدنی و اما پاسخ بر سلسله پرسش هائی که در آن نوشته آمده است هنوز نایافتنی می نماید.  
وقتی در اشاره تلویحی از پست زیستن به قول شاملو مدد جسته ام خود نمایان است که اوجی در کار نیست و همه اش حسیض است و پستی.  
ولی باز به قول شاعر

نه به خاک در بسودم نه به سنگش آزمودم

به کجا برم سری را که نکرده ام فدایت

من و تو یعنی که ما، همین مائی که می نویسیم چون می اندیشیدم و چنین می نویسیم چون با اندیشه خویش چنین دریافته ایم به کجا بریم این سرهای پراز سودا را .  
می خواهم از یک مثال بسیار عینی مدد جویم.

نوجوانی یا شاید جوانی چه مرد چه زن در کابل یا همان چند کلان شهر افغانستان به دنیا آمده و مکتب خوانده و دانشگاه رفته همین دیار است نه تاب رفتن داشته و نه هم سرسازش می تواند داشته باشد، رنج بسیار دارد، معترض است و بی قرار فهمیدن. هر چه را از هر سوراخ سمبه به دست آورده خوانده و شاید بلعیده و هر چه آگاهتر گشته رخسارش زردتر شده، چون جوان است هنوز پاک است و مشق خرام را نکرده می داند که در اطرافش چیزهای رخ می دهد که نبایست رخ دهد و باید ها و نباید ها در هم پیچیده اش. می خواهد جهدی کند و شوری بر انگیزد و اما شما یا ما می توانیم راهی را بنمایانیمش؟

برود در لایه لای "جامعه مدنی" که اندک و بیش در پشت تریبون ها و خصال گردانندگانش قالب شده اند و آنهائی که از روابط بهتر برخوردارند، نام آشنا ترند و چه بسا تشکل هائی که خوش مرام تر ولی کم بهاترند خودش را گم کند؟  
من از شنیدن بحث های بی حاصل و دمیدن های گرم تا مغز استخوان پرم .

حال یکی از همین جوان ها و نوجوان هائی که برگشته از دیاران همسایه است را نیز در پیش چشم آورید با جمعی از سرخوری ها و نداشتن ها و داشتن هائی که بسیارش را می خواهد بعد از این داشته باشد و از داشتن متباقی اش بیزار است، در این ده سال اخیر خواسته است که مزه وطن را بچشد، کودکی را مجسم کنید که با پنجسال عمر راهی هجرت مثال ایران شده و تازه در برگشت به زادگاهش دریافته که "افغانی" دیگر دشنام نیست و هویتش است و اگر بگذاردش باید به آن بنازد .

یا برگشته از هجرت پاکستان دل در هوای خاک آلود اما گشاده و سبک کابل خوش کرده و می خواهد او هم جزئی باشد از اجزای خاک و میهن و مردمش.

بحث را تاماورای ابحار نمی خواهم بکشانم که شاید نسل بزرگ شده و یا متولد شده آنسو مجبوریت ترک وطن دومشان را نداشته اند یا دوری راه شاید این مأمول راموکول به گذشته روشنتر ساخته باشد.

دیگر می ماند حکومت و دولت که باز هم جوان به سر رسیده و مشق و مکتب کرده با پی افگندن اندیشه و تلاش معاش که لازم و ملزوم هم اند قدم به اجتماع ناساز ما می گذارد و از همین جاست که قصه تراژیک نسج می یابد.

اگر خوب درس خوانده است و شاید خوش شانس در کل به نام مؤسسه خارجی، متصل می گردد و اگر در تلاش ساده پندارانه خدمت به وطن است با درس های فراگرفته از شاید پدرانی که ماموران صادق گذشته بودند اداره و سازو کار دولت را برمی گزیند. اگر بسیار ناقد و شاکی از دولت است گزینه شاید پارلمان را نیز نمی خواهد از نظر دور داشته باشد که می خواهد اعتراضش را عیان کند یا بدون اعتراض فکر می کند که می تواند تغییری ایجاد کند .

من به امیدهای جوان و سرهای پر شور که پراکنده و جست و جو گر به هردر می زنند نمی توانم احترام نکنم و هم نمی توانم ستایششان نکنم .

من نمیخواهم با نفی یکسره جامعه ای که تنیده از مردمی اند که همینجا گرفتار رنج بسیاراند ولی باقلب پر از امید ولی شاید نا آزموده و کم اندوخته به میدان آمده اند ارج بی پایان قایل نباشم .

مرا از این شاید بی محابا نوشتن معذور دارید اما جز چشم داشت یک امید چه چیز دیگر می تواند کشتی شکسته ما را به ساحل برد .

این ماهاباید مائی کنیم تا اگر این نسل که در حال بر باد گشتن اند نسل دیگر در میان چند گزینه و انتخاب با منطقشان روبرو شوند و مجبور نباشند مثل امروز دفع افسد با فاسد کنند چه گزینه ها اندک اند و حتی غیر قابل دسترس .

و تک تک فریاد هایمان از اینجا و آنجا نوشداروی دوردست اند و مبادا که مرگ سهراب در رسد.

بااحترام مجدد به اداره پورتال که تلاششان ستودنیست

کابل ۲۰ اکتوبر

#### **بیادداشت:**

همکار نهایت عزیز و فرزانه "گلبنگ" عزیز، ضمن ابراز احترام، سپاس ما را از همکاری و حسن نظر تان نسبت به پورتال بپذیرید.

وقتی ما به اشاره به گفته شما تلویحی تان «وقتی در اشاره تلویحی از پست زیستن به قول شاملو مدد جسته ام خود نمایان است که اوجی در کار نیست و همه اش حضيض است و پستی.» نظر می اندازیم، خود را با انسان فرهیخته و آزاده ای طرف می بینیم، که در جامعه استعمار زده ای از نوع کشور ما، باید به احترامش از جابر خاست و یا به

زعم اروپائی ها کلاه از سر برداشت، مگر با اجازه وقتی در پی آن می خوانیم که همان انسان فرهیخته از یک جانب در بطن انتقاد از فقدان ستاره رهنما به گفته خودش بی محابا می نویسد «من از شنیدن بحث های بی حاصل و دمپین های گرم تا مغز استخوان پرم.» و از جانب دیگر می خواهد «دفع افسد با فاسد» نماید، به خود اجازه نمی دهیم تا بر آن «ایکاش» تأکید دوباره نورزیم.

همکار نهایت عزیز!

ما را اعتقاد بر آن است که با در نظر داشت «غالبین فقط به اشغال مواضع قدرت سیاسی اکتفاء نمی کنند، بلکه در شعور مغلوبین رخنه و نفوذ می کنند تا حاکمیت خود را پایدار سازند.»، خود را در قید و در بند زنجیر های "انتخاب بد از بد تر" و یا به فرموده شما «دفع افسد با فاسد» قرار دادن، چیزی به جز تأیید "اجبار کاذب" که از طرف غالب تبلیغ می گردد، نمی باشد. چه تا جایی که ما از آن اصل برداشت داریم، تأییدش در عمل به معنای نفی استقلال و مبارزه آزادیخواهانه و ترقیجویانه و اجازه نفوذ به شعور انسان هدف مندی است که می خواهد سرنوشتش را خود رقم زند و دنیائی را که در آن او هم به مثابه انسان شناخته شود، اعمار نماید، نه این که به وی به مثابه شکل آرایش شده «ابزار ناطق» برخورد صورت گیرد. از همین جاست که آن "ایکاش" سر بلند می نماید.

و اما این که آن ستاره رهنما را در کجا می توان یافت، صرف نظر از آن که هیچ یک از آنانی که به تعبیر زنده یاد "صمد بهرنگی" نفس تابش کرم شب تاب هم روشنائی است، خود در این جمع قرار دارند، به هیچ وجه حق ندارند به نقش خود در ایجاد و پرتو افکنی آن ستاره کم بها دهند، و با در نظر داشت ضرب المثل مردم ما که می گویند "جوینده پاینده است" با تأسف باز کردن آن از حد کار ما بیرون است؛ مگر به یقین نقطه های کوچکی وجود دارند که می توان با آنها باز هم پای بحث نشست، مشروط بر آن که از قبل آن نشستن هارا بی حاصل ندانست.

شاد و به سلامت باشید

اداره پورتال AA-AA